

اندام‌شناسی مرگ



دیداری اندوه‌بار از نمایشگاه «جهان جسمانی»
در گالری اتلنتیس لندن

هنرهای تجسمی

علی اصغر قره‌باغی



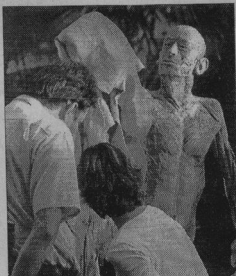
در دهه پایانی قرن بیستم، جهان هنر که از جنجال‌ها و بازی‌های دامیان هیرست با لاشه حیوانات، مجسمه‌های مشتمل‌کننده مارک‌گوبین و وحشی‌تری‌های هرمان نیش و نمائشای خون و دل وروداگاو و کوسفند به تنگ آمده بود، چشم انتظار هنری بوده که پایان بازی‌ها خاتمه دهد. در قحط‌سال‌های که نوعی‌شدن از هنرهای تجسمی سایه سرد و سیاه خود را مانند بختک بر فضای هنری جهان فروگذاخته بود، نقطه امیدي هم سوسومی‌زد اما معلوم نبود که دگرگونی تازه از کجا سر برآورد. همیشه امید آن می‌رفت که در پیچه‌یی هرچند تنگ و محدود به روی هنرهای تجسمی گشوده شود و هوایی تازه به درون دایره بسته این هنر بندد، اما هرگز گمان نمی‌رفت که بی‌بندوباری‌های مشتق هنرمندانما و آبی که نهادهای فرهنگی به آسباب آن‌ها ریخته بودند، راه را برای ورود هیولایی تازه بازگشوده باشد. هرگز حتی در هولناک‌ترین گابوس‌های هنر گمان نمی‌رفت که هوایی که جهان هنر چشم به راه آن بود، تندبادی هولناک باشد و از آزمایشگاه و کارگاهی دکتر فرانتس‌شاین‌گولنه به فضای بی‌روح هنر بوزد. به‌هرحال این روزنه تنگ و دلگیر تازه است. اما پنجره‌یی نیست که بتوان از درون آن جهان را زیبا، فلسفی و انسانی دید. در بحث از «پایان و مرگ تاریخ هنر» در مجموعه مقالات به‌هم‌پیوسته تبارشناسی هست‌مدرنیسم اشاره کرده‌ام که اگر هنر تازه‌یی در راه باشد، بی‌تردید از جای‌نشو‌و‌آمد که امروز پیش‌بینی می‌کنیم و انتظارش را داریم.



بروفسور گوئتر فون هاگنر

از ۳۳ مارس ۱۹۰۲، یعنی هفتاد و سه سالگی که در آن زمان در برلین بود، بروفسور گوئتر فون هاگنر را به نمایش گذاشت. مضمون این نمایشگاه مرگ است و ماده اولیه و خام آثار به نمایش درآمده اجساد مردگانی است که به شکلی هنرمندانه تشریح شده و در هیأت آثار بدیع و در عین حال هولناک تجسمی و جسمسازی به نمایش گذاشته شده‌اند. آفریما این نمایشگاه در اتریش بود و بعد به ونکوویا برده شد پیش از برپایی آن در لندن، حدود هشتاد میلیون نفر بازدیدکننده داشت و درآمد حاصل از آن چهل و پنج میلیون پوند بود. اما شهرت جهانی نمایشگاه همچنان جسمانی از زمانی به‌لوح رسیده که در لندن به نمایش گذاشته شد. این نمایشگاه که معروف‌ترین و پربیننده‌ترین نمایشگاه جهان لقب گرفته، غوغای کلیسا و اهل دیانت و هنرشناسان و تاریخ‌نگاران و فلاسفه غرب را برانگیخته و گستریمی از بحث‌های مذهبی، اخلاقی حقوقی را پدید آورده است. همین ایامتر هنرشناسان روسیه با لحنی تند به بحث و افتداز از آن پرداختند و آن را نوعی مستهجن در شأن و منزلت انسان دانستند. مجله آلمانی FACT نوشته است با کمک دانشمندان روسی، جسد ۵۶ روستایی سیبریایی و بیزاران روسی را در مجموعه اجساد بروفسور هاگنر ردیابی کند. شناسایی یکی از این اجساد با بررسی دقیق خالکوبی روی بازوی آن ممکن شده است. اولیای کلیسای کاتولیک و پروتستان، کاپر هاگنر را به‌زی بی‌شرمانه با جسد انسان نامیده و از طریق مراجع قضایی خواستار تعطیل فوری نمایشگاه و محاکمه هاگنر شده‌اند. جامعه‌شناسان کاپر هاگنر را نوهین آشکار به شان و منزلت مردگان نامیده‌اند و معتقدند که اجساد از هم دریده انسان‌ها نباید تا حد اشپای یک نمایشگاه تشریف داده شود و نمایش اجسدهای دریده و ورزده‌رفته‌نهاییک باید پدیده فرهنگی به‌شمار آید. آن‌ها این کار را سقوط آشکار ارزش‌های اخلاقی در آستانه هزاره سوم می‌دانند. گوئتر گراس، بی‌آن‌که به شیوه ماندگار کردن اجساد انزوی داشته باشد، با بعضی اعتراض‌آمیز به نمایش گذاشتن آن‌ها را اضعای نامشروع توصیف کرده است. به‌هرحال، دامنه اعتراضات به‌قدری گسترده است که هر لحظه امکان برپایی و ممنوعیت نمایش آن وجود دارد. اما بروفسور هاگنر ادعا می‌کند که برخی از اجساد را از میان مردگان بی‌نام و نشان سردخانه‌های عمومی بر گرفته و برخی دیگر متعلق به کسانی است که پیش از مردن، بر اساس اسناد رسمی، جسد خود را در اختیار لوگم‌گذاشته‌اند. بروفسور هاگنر در واکنشی تند و صریح به اعتراضات می‌گوید: آن‌ها که با این کار مخالفت می‌کنند، آشکارا نشان می‌دهند که تا چه اندازه، از حوزه تفکر امروز به‌دورند. این اعتراض‌ها نشان می‌دهد که بعضی از جوامع، در دورانی که به‌سپردن نام گرفته، حتی از جوامع یونان کهن هم عقب‌مانده‌ترند. در نمایشگاه لندن، دفترتی برای نام نویسی گذاشته است. می‌خواهند داوطلبانه جسد خود را پس از مرگ در اختیار هاگنر بگذارند. جسدی که شده است و روزانه تقریباً پنج نفر در این دفتر نام‌نویسی می‌کنند. بر اساس اسناد ثبت‌شده در این دفتر، تا تاریخ بازدید من از این نمایشگاه ۲۷۱۵ نفر نام‌نویسی کرده‌اند که از آن ۱۱۵ نفر در یکی دو سال پیش در گذشته‌اند. بسیاری از داوطلبان حضور فیزیکی بعد از مرگ را دلیل نام‌نویسی خود ذکر کرده‌اند.

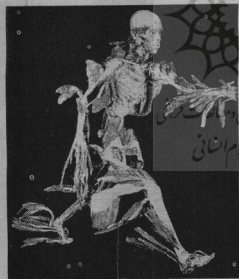
بیست‌کنده و از هفت‌دهه و عاری از هویت انسانی، اگر نام‌نمک نباشد، باری سخت دشوار است. تماشاگر می‌بندد که هاگنر مرگ را شرح‌شده روایت کرده است و خود را روی‌روی اجساد می‌بندد که بیست آن‌ها را کنده و گوشت‌شان را در هیئت‌ها نشانی و اندام‌های درونی بدن انسان به‌اشکارترین شکل ممکن به نمایش گذاشته شده‌اند. این اجساد به‌عنوان نمی‌رسد، اما بیش از آن واقعی هستند. هر چه در هر هولناک‌ترین کجاهاها بکنند به‌منزج بر شهوات تماشاگر افزودند. صوف حتی برخی از اجساد را لمس می‌کند و احساس می‌کند که به‌درون خود چشم دوخته است. انگار که در همین زمان کوتاه دیدن جسم‌تکلیف‌سوی عادی را به‌خود گرفته باشد، دیگر در درون مردگان به‌چشم خود نگاه می‌کند و بدن انسان را در تماشا آن می‌بیند. لادوهارترین وجه این نمایشگاه آن است که بروفسور هاگنر چنین وعده می‌کند که این مردگان نه سزوار قهرشناسی و احترام‌دیده و نه نیازمند سزوغاری، و می‌خواهد همین احساس را به تماشاگر القا کند. حال آن‌که مردگان نمایشگاه او هم سزوار احترام‌دیده و به‌شماره سزوغاری چراکه بین خود یعنی داروندار خود را چه خواسته و چه نخواست برای دلش و آگاهی نسل‌های آینده به‌میراث گذاشته‌اند و به‌سان بر سرک‌های مرفه‌ها جگر دریده اما سزوار به‌منظاره و آکنش تماشاگر ایستاده‌اند. جیسا که برخی از این مردگان، از فرط استعمال رگ خود را گشوده و جان داده باشند ولی خون و پرخاشی که در آن‌ها دیده می‌شود بیشتر از زندگی و جوشنی است که در بسیاری از زندگان این عصر به‌چشم می‌آید. هاگنر اجساد مردگان را چنان به‌هویت می‌کند که معلوم نیست به‌چه نسل و عصری تعلق داشته‌اند. انگار هرگز این جسدها متعلق به انسان‌هایی نبوده است که روزگاری همانند دیگران زندگی کرده و عشق و عاطفه و احساسی را تجربه کرده‌اند. به‌منظر می‌آید که زندگی این انسان‌ها هم در انتظار فرایند تشریح شدن و تک‌پاره شدن سپری شده و این تازه آغاز زندگی جاودانه آن‌هاست و با این همه، از تماشاگر می‌خواهند



تماشاگران هنگام بررسی جزئیات جسد مردی که پوست‌کنده خود به‌دست گرفته است.

و سلول‌های بدن تخلیه می‌کند و با خوابیدن جسد در استون این مایع شیمیایی را جانشین مایعات بدن می‌کند. بعد جسد را در silicone یا epoxy polymer و rubber و پلاستیک فعال قرار می‌دهد. استون به‌سبب diffusion بهترریج و به‌شکل حباب‌های بی‌حری از بافتها و سلول‌ها خارج می‌شود و مواد پلاستیکی که دقیقاً به‌همان رنگ اصلی انتخاب شده جای آن را می‌گیرد. مرحله بعد، ثابت کردن یا به‌اصطلاح عمل آوردن جسد است. این کار با قراردادن جسد یا اندام پلاستیکی شده در محفظه‌های مخصوص و با کمک گازهای شیمیایی که متناسب با هر بافت و رنگ خاص آن انتخاب شده و اشعه ماورابنفش انجام می‌شود. روش پلاستینیشن بسیار وقتگیر است و گاه بیش از پانصد ساعت به‌طول می‌انجامد. با بهره‌گیری از این روش، بافتها و سلول‌ها و اندام به‌همان شکل و رنگ اصلی باقی می‌مانند و آن‌چه به‌دست می‌آید جسد یا اندام خشک، بی‌بو و قابل لمس است که از نظر اندام‌شناسی بی‌نقص است. هرگز فاسد نمی‌شود و عمر آن بیش از ۱۰۰۰ سال تخمین زده شده است. پروفیسور هاگنز برای تهیهٔ ورقه‌هایی که برش و سطح مقطع اجساد و اندامها را نمایش دهد، ابتدا جسد را در سرمای هفتاد درجه زیر صفر منجمد می‌کند. بعد قسمتهای مورد نظر را که گاه برش طولی یا عرضی تمام بدن است به‌ورقه‌های سه تا هشت میلی‌متر آره می‌کند، سپس برش‌ها را به‌همان روش پلاستینیشن آماده می‌کند و ورقهٔ آماده را همان دو ورقه پلاستیک شده قرار می‌دهد. پلاستینیشن روشی است که کالبدشکافی و اندام‌شناسی را گامی فراتر از عرصه‌های متداول می‌برد و به قلمرو هنر می‌کشاند. هاگنز ما این روش درون انسان را به‌روشن‌ترین نحو ممکن با پلاستیکی درمانایت در برابر دیدگان او قرار می‌دهد.

پروفیسور هاگنز برای آن که به‌لحمی به دست مخالفان خود نهد، بیشتر بر جنبه‌های علمی و آموزشی کار خود تأکید می‌ورزد و آن را نوعی روش‌نگری



دوئنده نمایش عضلات ارادی بدن انسان

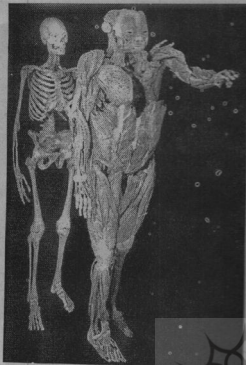
در این کار عضلات برای نمایش شکل آن‌ها از استخوان جدا شده است.

که در راه دانش و آگاهی، نوعی تکرش عاری از احساس و عاطفه را تجربه کند. واقعیت هم آن است که با دیدن این اجساد تجربیات و انتظارات انسانی ابعادی تازه پیدا می‌کند و در آمیزه‌ی از هنر و علم کالبدشکافی در بی‌حتمالتین شکل ممکن می‌بیند که چگونه انسان زخم خورده و پاره‌پاره به‌اتر هنری مبدل می‌شود؛ اثری که مرگ و نیستی را ارضاکننده می‌نمایاند و نشان می‌دهد که مجال و فاصلهٔ میان زندگی و مرگ بسیار نزدیک است.

پروفیسور گوئتر فون هاگنز که اکنون پنجاه‌وشش‌سال دارد، در یک خانوادهٔ روستایی در آلمان شرقی به‌دنیا آمد. در ۱۶ سالگی درس و مدرسه را ترک کرد و چند سال بعد، به‌جرم تلاش برای فرار به آلمان غربی، دوسالی را در زندان گذراند. بعد از آزاد شدن از زندان، روزها به‌عنوان مأمور اسانسور کار می‌کرد و شبها را به‌معامله در کلاس‌های شبانه می‌گذراند. سرانجام در دستنویز اندام‌شناسی هایدلبرگ آتریش پذیرفته شد و از ۱۹۷۷ تحقیقات و آزمایشات خود در بارهٔ «plastination» برای اهداف علمی را آغاز کرد. هاگنز مانند پلورف بویز لباس می‌پوشد و اصرار دارد که خود را به‌شکل و شمایل او نشان دهد.

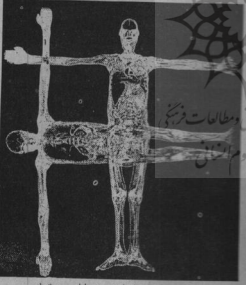
روشی که پروفیسور هاگنز برای ماندگار کردن اجساد به‌کار می‌گیرد روش پیچیده و پرهزینه‌ی است که پلاستینیشن یا پلاستیکی کردن نام دارد. هاگنز بیست و پنج‌سال از عمر خود را صرف پژوهش و به‌کمال رساندن این روش کرده و آن را به‌نام خود سکه زده است. شرح این روش پیچیده در مجال محدود این گزارش نمی‌گنجد و همین‌قدر به‌اختصار بگویم که پس از جلوگیری از فساد جسد به‌کمک مواد شیمیایی نگه‌داری‌کننده و formaldehyde و دیگر روش‌های شناخته، جسد را به‌شکل دلخواه تشریح می‌کند. سپس مایعات و آب را که هفتاد درصد از بدن انسان را تشکیل می‌دهند با دستگاه‌های مکنده از اندامها و بافتها

می‌نامد. می‌گوید: آن چه من انجام می‌دهم، نه هنر است و نه علم به معنویوم
 متعارفی که از آن در ذهن دارم؛ به کار من بهمرزهای هنر نزدیک می‌شود. اما
 تأثیرات آن فراتر از آموزش است چراکه احساسات و مواضع هم در آن سهیمند.
 هاگنز با شور و شوقی همسان هنرمندان رنسانس و انتقادی که برای ترویج بیکر
 انسان داشتند، و وازاری در شرح رنگی لئوناردو دا وینچی و میکلائو پلان اشاره
 کرده است. کار می‌کند. می‌گوید: هم از هریفیلوس دانستند یونانی که بهرپیشانی
 در نظریه افلاطون در باب دوگلتگی جسم و روح پرداخت تأثیر گرفته است و هم
 از لئوناردو دا وینچی که همیشه مسحور درین انسان بود؛ هاگنز با این حرف‌ها
 بهشکلی تلویحی به واقعیتی تاریخی اشاره دارد، چراکه از یکصد سال پیش از
 میلاد مسیح در نوشته‌های فلسفی، به‌گانه‌ی یونانی پیش اشاره شده است.
 چهارصد سال پیش از میلاد افلاطون به‌تفاوت‌های میان جسم و روح اشاره کرد
 و جسم را خانه موقت روح نامید. از مسطور، شاگرد افلاطون، نخستین آناستاس
 بود و به‌مطالعه در ساخت و کار انجام انسان پرداخت. در قرن شانزدهم برای
 نخستین بار در تاریخ هنر، اندام‌های انسان مورد توجه قرار گرفت و زمانی که
 نقاشان و بیکرت‌رئشان رنسانس به زیبایی بدن انسان و ساخت و ساز آن پی‌بردند
 انسان تا حد زیبایی آرمایی برگشاده شد. آن چه هاگنز انجام می‌دهد در واقع
 نوعی بازآین میان لایه‌های خودآگاهی است. کثت مستفید بود که آگاهی انسان
 دولا به است و منظورش از یک‌طرف آگاهی‌های حسی و عاطفی بود و از طرف
 دیگر، آگاهی‌های خردورانه؛ می‌گفت: اولی یا احساسی و زیبایی‌شناسی تریقت
 می‌شود و دومی با آموزش و خرد هنگام نمایش گزیده‌ی هاگنز این دو سعه
 می‌آمیزند و اگر چه حضورشان برای برآوردن نیازها با تفاوت‌ها در سعه نیست و
 ادعایی هم در این مورد ندارند، با این همه با بسیاری از معیارهای هنری
 جفت‌وجور در می‌آیند. به‌طور کلی می‌توان گفت که آثار هاگنز هم از جنبه
 زیبایی‌شناختی برشور دارند، هم از محتوای حسی و عاطفی و هم از سعه و ارزش‌های
 علمی و آموزشی.



انسان‌شناسی و سیستم عضلانی یک جسد واحد در کنار هم

همان‌طور که گفتیم، هاگنز برای آن‌که از شدت سبک‌ساز و سبک‌گرا
 کلیساها و دیگر نهادهای مذهبی و سیاسی و جنوی و اجتماعی فکری و علمی
 علمی و آموزشی کار خود ناگدیم می‌کند، اما از قراین بی‌صفت که در سعه
 مقاصد دیگر سبقره داشته است؛ بهمان یک جسم‌ساز گزیده است. در
 انتخاب کرده و در بسیاری موارد همین کثه هنری کار است که سبقر می‌کند
 هر یک از آثار او پیش از آن‌که نمایش اندام‌ها و اعضای بدن انسان باشد یک اثر
 هنری است. نمایش انسان‌هایی است که گویند در رنج‌های شکاک یا در رنج‌های
 به‌عنوان نمادهای دورنی آکنده از ناسانی‌ها برای آکنده‌ی بیگانه‌ی گشاده
 شطرنج‌باز، از آشکارا یادآور اوروپو یازهای سزآن است. حالت بی‌حسی
 به‌بهبود خوابیده از الگوهای انگر و دیگتر نقاشان قرن سیزدهم برای نمایش
 مضمون انسانی که پوست کنده خود را در دست گرفته، بی‌گفته از تصویر
 بارنولوموی قدیس در قطعات آخر، اثر میکلائو بر دیوار مزارخانه سبقر است
 سوارکار، او بیکر اسب و سواری است که در یک دست مغز خود را دارد و در
 دست دیگر مغز اسب را نا نشان دهد که مغز انسان بزرگتر از مغز اسب است. این
 کار از یک‌طرف یادآور یکی از چهار سوار قیامت‌بینی و سگشانه یوحناست و از
 طرف دیگر یادآور مجسمه‌های دوران رنسانس، یکجا از حالت مجسمه‌ساز
 میکلائو استفاده می‌کند و جای دیگر از نقاشی‌های سوار تالیستی سوار تالی.
 تمام اندام‌ها و اعضای درون، بیکر می‌کند که «دوخته نام دارد حذف شده است تا

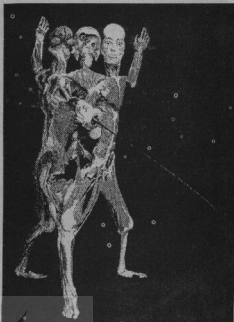


ترکیب‌بندی با استفاده از دو پرش طولی جسد انسان

تأکید ورزیدن دراماتیک بر حرکت استخوان‌ها و عضلات شکلی هنری و در یادماندنی پیدا کند. این پیکره هم یادآور «فرم‌های بی‌هفتای پیوستگی در فضا» اثر بوتچونی، پیکر سه‌ساز فوتوریست ایتالیایی است.

آثار پروفسور هاگنر نوعی دموتراپیزه (مردم‌سالارانه) کردن امری است که تا کنون در انحصار پزشکی قانونی و دانشکده‌های پزشکی بوده است و هرگز مردم عادی آن را از نزدیک تجربه نکرده‌اند. برایی نمایشگاه کارهای او سیب می‌شود که تماشاگر، مرگ را از نزدیک احساس و لمس کند و در واقع نوعی پیروزی بر تاپوی دیرینه‌ای است که اجساد مردگان را احاطه کرده است؛ در سراسر تاریخ همواره بحث از مرگ و نیستی شکلی محافظه‌کارانه داشته است، اجساد مردگان یا دفن شده است و یا سوخته شده و در هر حال دور از نگاه زندگان بوده است.

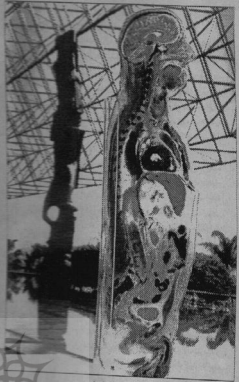
برایی نمایشگاه «جهان جسمانی» نکته‌های قابل بحث و تأمل و پرسش‌هایی را مطرح می‌کند که بررسی و پاسخ‌دادن به آن‌ها بدون امان نظر و تأمل در تمام وجوه قضیه و دوسویگی‌های ناگزیر ناممکن است. یکی از این پرسش‌ها آن است که آیا واقعاً می‌توان این آثار را هنر نامید؟ دیگر این که امروز چه چیز هنر است و چه کسی هنرمند شمرده می‌شود؟ آیا با کارهایی از این دست، هنر به مفهوم راستین محتوای فرهنگی تجهیز می‌شود؟ درست است که در هر دوران و هر مکان شأن و منزلت انسان به نحوی تحریف شده و مورد اهانت قرار گرفته، اما آیا با نادیده نگذاشتن تابوها که به هر حال بخشی از باور و فرهنگ یک جامعه است، شأن و منزلت فرهنگی جامعه خدشه‌دار نمی‌شود؟ آیا همین که ماحصل کار به‌عنوان اثری ارزشمند و چشم‌پازکن در خدمت آگاهی و فرهنگ انسانی باشد، نافی‌ناپذیر از ارزش‌های اجتماعی و معنوی توجیه خواهد شد؟ آیا اگر هدف نگزیدن ارزش‌های زیبایی‌شناختی به مقوله مرگ باشد و سبب شود که در مرگ و جسد مردگان بی‌ترس و واگمه و به‌عنوان اجساد پرجاذبه نگریسته



شمشیرباز: طرف چپ جسد برای نمایش رویرو و چپایی بدن به‌طور همزمان باز شده است.



شطرنج‌باز: نمایش سیستم عصبی بدن انسان



برش طولی جسد انسان



سگسنگار: جدا کردن عضلات از استخوان برای نمایش اندامهای حرکتی

می‌کند که در بی یافتن پاسخ باشد، اما پاسخ آن بدست نمی‌آید. بارها گفته بودم که لفظ **سگسنگار** را به این معنی انتخاب کرده‌ام. هرگز این نیست که در گوش تماشاگر لالایی بخواند و او را در خواب فروبرد. تعهد هر یک از این است که بی‌تابی روح را برانگیزد و هشیار و بیدار کند، اما می‌بینم که این **سگسنگار** را به استغراقی چنان سه‌منگ است که نفس را در سینه حبس می‌کند. اکنون که نگاه می‌کنم، یک بار خود را تماشاگری می‌بینم که با تمام کنجکاوئی‌ها و حیرت‌زدگی‌ها در این اجساد به‌عنوان یک ساختار بی‌نفس و به‌کمالی تجسمی نگاه می‌کند و بار دیگر، با فاصله‌ای از این تماشاگر، خود را انسانی می‌بینم که نمی‌خواهد سرنوشت خود را از میلیون‌ها انسان دیگر جدا بماند، و از همین منظر دوم، هرگز بر خود نخواهم بخشید دیداری را که اندوه‌بار و سرنوشت‌برانگیز بود. آیا واقعاً در سرنوشت انسان امروز است که چه در زندگی و چه بعد از مرگ به‌دست هرکس و ناکس منته و مسخ و یار و باره شود؟ □

شود، شکست اسطوره دیرینه انسان شکلی موجه خواهد یافت. تجسمی که دل‌منغولی انسان‌ها با ظواهر امری اجتناب‌ناپذیر است و رسماً همان سگسنگار است. موقعیت و جذابیت از سر و ته یک کرباس قلمداد می‌کنند، چه کسی ممکن است داوطلب در اختیار گذاشتن جسد خود برای اهداف هنری و پستی باشد؟ آیا این داوطلب می‌تواند کسی به‌جز انسان نوسری خورده و نگرده‌نگار سگسنگار باشد؟ که می‌بندارد اگر جسد خود را در اختیار پروفیسور هاگنر قرار دهد. سگسنگار مرگ، هرچند زخم‌خورده و یار و باره، به‌آثر هنری و مانگنر سگسنگار **سگسنگار** می‌تواند بی‌تردید انسان تنها و منزوی امروز که هرگز نتوانسته در رنجی به‌کمالی حضور خود معنا ببخشد در این گمان می‌افتد که پروفیسور هاگنر از او یادمان‌گونه‌ی خواهد پرداخت که جذابیتی هرچند هوشنگ داشته در کنار این پرسش‌ها نکته‌ی که باید به‌آن توجه داشت این است که چگونه ارزش‌ها با گذشت زمان دست‌خوش دگرگونی می‌شوند. امروز ارزش هنر در چشم‌های تماشاگر است، مفهومی که از هنر به‌دهن انسان مشتاق می‌شود. مرگ و حصار است و دیگر در چارچوب ربط و پیوند با اهداف هنرمند مشارکتی نیست. بی‌تردید این پرسش‌ها ذهن هر تماشاگر را به‌خود مشغول می‌نماید و وقار